



۱۵ اکتوبر، ۲۰۲۶

به اهتمام: ملالی موسی نظام

## سایه اندر آفتاب

اثر: لیلہ رشتیا عنایت سراچ

قسمت پنجم

صنعت شعر نزد مولانا

### قالب شکنی و مینا گری های خیال

مسلم است که هر اثری که جنبه ادبی داشته باشد و بهر عصر و زمانی که تعلق بگیرد، به ذات خود بینظیر و یکتاست؛ فلذا استثنایی بهت انگیز و نایاب می باشد، ولی نه هر اثر ادبی دارای کوائف و خصوصیات می باشد که کلمه بی همتا را بتوان به آن اطلاق نمود. بنابر آن بدون شک و شبه ای «دیوان کبیر»، این حماسه طوفان زای التهاب روحی مولانا از نظر خلاقیت ادبی و هنری، چه از نظر کمیت و چه از نظر کیفیت در تاریخ ادب جهانی، بی سابقه و منحصر به فرد است. پس کیفیت و تشخیص هنری مولانا که غزلیات «دیوان کبیر» را ممتاز میسازد کدام اند؟

این عجب خضریت، ساقی گشته از آب حیات

کوه قاف نادر است و نادره عنقا است این

رینولد نکلسن "مستشرق معروف و معاصر انگلیس" و دوستدار خوب مولانا به این عقیده است که مولانا یک شاعر عارف بوده که مکنونات قلبی اش را به زبان عاطفه و خیال بیان میکرد، نه به زبان فلسفه و علاوه میکند که اینگونه اشعار عارفانه را به سختی میتوان تنها زائیده شعور هنری و ادبی دانست.

با وصف آنکه اشعار مولانا از زیبایی کلام و شیوایی سبک برخوردار است، وی مدعی است که اشعار مولانا نتیجه الهاماتی است که در حال وجد به او دست میداده. بنا برآن یکی از خصوصیات همچو اشعار تحیر انگیز این است که "نغمه و وزن و رمزگونی سبک" همه

عواملی هستند که حالات وجد و شور را از سراینده به شنونده انتقال میدهند؛ وقتی این نوع اشعار در محافل ذکر، همراه با موسیقی خوانده میشود، اثر آن دو چندان میگردد.

به تائید مفکوره رینولد نیکلسن، علی دشتی نویسنده توانای ایرانی را عقیده برین است که شعر برای روح متموج و متلاطم مولانا یک وسیله رهایی از تهاجم اندیشه های وی است که برای بیرون ریختن آنها نوعی "خود فراموشی" بر وی مستولی میکردید. از جانب دیگر استاد سلجوقی نظریه بس دلچسپی را مطرح مینماید که به گمانم وجه مشخص اشعار مولانا را بیان میکند و آن قالب شکنی وی در شعر میباشد: انقلاب حقیقی و اصلی در مضمون و در الفاظ، یعنی که در همه چیز از قلم و قریحه و روح بزرگ و جهنده و طوفانی مولانا بروی کار آمد.

نخستین قدمی که میبایست درین راه بردارد، این بود که باید سد الفاظ و ترکیباتی را بشکند که گویی قشر متحجری است که معانی و مضامین را در حبس و در حصار خود گرفته است و علاوه میکند که مولانا اساس روماننیزم شعر دری را طرح کرده بود و امید میرفت که این نهضت دوام نماید؛ اما یک علت آن فتنه چنگیز مغل بود که در بلند ترین اوج این جریان رویکار آمد. دوم اینکه این مکتب در دیار غرب به شکست مواجه گردید.

برعلاوه قالب شکنی در شکل شعر مولانا و در غزل هایش عین قافیه نگهداشته نشده است، برعکس گاهی غزلی را به مطلع شروع نموده، قافیه را در آخر شعر به ردیف تبدیل نموده است. همچنان تکرار مایه اصلی، که گویی از تمرکز فکری مولانا در یک موضوع نشئت کرده است، نیز بصورت های گوناگون در غزل های او آهنگ خاصی پدید می آورد.

به حکم عکس قضیه هم میتوان گفت که غزلیات مولانا به کدام سبک معینی تعلق ندارد و سبک، تشریح و شیوه شاعری وی خود یکنوع بی سبکی و خروج از سبک های متداوله است، زیرا مولانا طلاطمات روحی اش را به زبان شعر به هر قالبی که خواسته است بیرون می ریخته، نه اینکه شعر را به قالب معینی میسروده.

این عدم مراعات به قیودات شعری، کیفیت خاصی به اشعار وی داده است و چون اشعار شیلی، Shelley شاید زیبایی و تشخیص شعری آندو در قالب شکنی و خروج از یکنواختی بوده باشد. برای نمونه، مشابهت فکری آندو را در مورد یکی بودن حقیقت و بازگشت به اصل، در شعر آتی مشاهده نمایید:

|                                  |                                   |
|----------------------------------|-----------------------------------|
| آن گوهر یگانه، باقیست جاودانه    | وین جلوه های کثرت برخیزد از میانه |
| انوار آسمانها، رخشان کند زمین را | تا سایه های ظلمت بگریزد از زمانه  |
| نور سپید هستی، بر گنبد جهان تافت | صد رنگ شد پدیدار، زان گوهر یگانه  |

چنانکه موسیقی و آهنگ شعر که به پیوند عاطفی وی ربط مستقیم دارد، اقلیم ذهنی مولانا درخشش بیشتری دارد. نکته دیگر قابل ذکر، استعمال مکرر امتزاج حواس پنجگانه یا synaesthesia در تصاویر شعری «دیوان کبیر» است، مثلاً در بیان مولانا، نشاط، زلف، و روح "رخ" دارد (بر رخ روح بوسه ده، زلف نشاط شانه کن) ویا برگها زبان و میوه ها دل میشوند (این برگها چون زبان ها و آن میوه ها چو دل ها، دل ها چو رو نماید، قیمت دهد زبان را)...و حتی ناله درختان را میتوان نوش کرد، (ای باغبان هین گوش کن، ناله درختان نوش کن).

بالاخره اعتدال و موزونیت بین معانی دقیق و الفاظ و تعبیرات و صنایع ادبی در اشعار مولانا هویداست. نزد مولانا زیبایی و لطف شعر دری به سرحد اعجاز رسیده است، کمتر بیتی است در دیوان او که خطایی از صنعت باشد و در سلاست و روانی و لطف طبعی و شیوایی بدرجه ای است که در اشعار او هیچ گونه تکلف دیده نمی شود.

مولانا معتقد بود که اصلیت شعر باید از دنیای تخیل، عاطفه و جذبه باشد و صورت آن با موزیک هم آهنگی داشته و شعر باید آزادانه و بدون تکلف زاده زمان و مکان و باقی ظروف باشد. مثلاً:

|                             |                            |
|-----------------------------|----------------------------|
| دوش چه شب بود که در نیم شب  | برق ز رخسار تو جستن گرفت   |
| در دل غم باده چو انداخت تیر | بال و پر غصه شکستن گرفت    |
| عشق تو آورد شراب و کباب     | عقل به یک گوشه نشستن گرفت  |
| جرعه آن باده بی زینهار      | بر سر و بر دیده دویدن گرفت |
| دل برמיד از دغل روزگار      | در بغل عشق خزیدن گرفت      |
| عشق چو دل را بسوی خویش دید  | دل ز همه خلق رمیدن گرفت    |

شش بیت فوق از یک غزل بلند پایه دیگر با عین مطلب اینجا انتخاب شده است و شخص را بیاد بازی سایه و روشن تابلوی "شب مقدس" کراواجیو - Caravaggio خداوند سایه و روشن در نقاشی می اندازد.

در نیمه شب تاریک برق از رخسار معشوق صاعقه وار جستن میگیرد، از تیر اندازی باده، "پر و بال غصه" میشکند، عشق معشوق آنرا بساط خلوتی برپا میکند، شراب و کباب تهیه میشود...از آن شب بیخیالی عقل، لاجرم بگوشه ای کناره میگیرد.

تعجب مولانا از حصه گیری عقل در شب مستی، در یک غزل دیگر، تمرکز فکری او را نسبت به این موضوع نشان میدهد که میگوید:

عقل با تدبیر آید در میان جوش ما در چنان آتش چه جای عقل با تدبیر بود

....و دل فارغ از غم و غصه و مکر روزگار، " از همه خلق رمیده" در بغل عشق می آرامد!  
در شعر فوق مولانا تصویر رویایی شب دلخواهی را به شیوه داستان سرایان افسانه های علمی – science fiction تمثیل نموده که همه محال ها ممکن، همه رنج ها خوشی و همه درد ها آرامش یافته؛ غم و عقل و روزگار دغل در آنجا راه ندارند. معشوق و باده و دل و عشق، هم پیمانند. سقف شکنی فلک و طرح ریزی نو در کار نیست.

گذشته از اندیشه سحر و زیبایی آفرین این تابلوی شعری، در همچو صحنه معما گون با الفاظ ساده و تعبیرات عامیانه چون "گوشه گیری عقل" و "خزیدن عشق در بغل دل" ویا "دویدن باده بر سر و روی" و غیره، مولانا احساس و رابطه ظریف خود را با موضوع شعر و انتقال معنی آنرا به خواننده بصورت ماهرانه ای ارایه میکند.

در این تصویر شعری که گویی شرح شادی ها و آرزو های شاعر میباشد، personification یا هنر تشخیص به حد اعلی بکار رفته به قسمیکه باده و دل و عشق و عقل همه جاندار، سخندان و سخنگو هستند.... همه دارای شخصیت های جداگانه میباشند که با هم پیمایی خود مجلس انسی با دلدار به مذاق شاعر بر پا کرده اند که با تماشاگر و خواننده سخن سرایی میکنند.  
در این نوع اشعار که وسعت اندیشه اوج می گیرد، به مقصود شاعر نمی توانیم آگاهی یابیم؛ زیرا بین معشوق ضلی و اصلی سرحدی به نظر نمی خورد:

از در اگرم رانی، آیم ز ره روزن      چون زره بزیر آیم، ازرقص به بالایی  
چون زره رسن سازم، از نور رسن بازم      در روزن این خانه، در گردش سودایی

استعمال پیایی حروف هم آواز و شباهت صدا و رعایت صنعت سجع که در شعر فوق با الفاظ روزن، رسن، رقص، زره، سازم و بازم مسجع شده است. همچنان استعمال صنعت شعری تسمیه صوتی به "دیوان کبیر" علاوه بر حرکت، ضرب خاصی بخشیده است.

این اشعار که گویی آواز های بی اختیار وجد و شغف میباشد و بار عاطفی این تخیلات از جهان بینی و دید شاعر نسبت به کائنات نشأت کرده، بصورت عادی آغاز میگردد و تا اوج لطف شاعرانه عروج مینماید و بدین سان عمیق ترین و وسیع ترین معانی را بوجود می آورد

ادامه دارد